

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرمایش صاحب جواهر(ره) در بطلان معاطات

عرض کردیم که صاحب جواهر(ره) ادعا می‌کنند که بر بطلان معاطات، هم در معاملات حقیره و هم در خطیره، علاوه بر اصل، اجماع محصل و منقول داریم، و آن اصل را با این اجماع تأیید کرده‌اند. بعد بالاتر از آن فرموده‌اند «ضرورت» هم در مسئله هست، که – به قرینه عباراتی که بعداً دارند – ظاهراً مرادشان ضرورت مذهب باشد. آنگاه در بررسی این مطلب می‌فرمایند فقط از شیخ مفید(ره) در کتاب «مقتعه» عبارتی نقل شده که چه بسا موهم این است که معاطات صحیح است، لکن این کلام شیخ مفید(ره) نه صریح در این مطلب است و نه ظهوری در این مطلب دارد.

لذا به بررسی کلام شیخ مفید(ره) می‌پردازند. فرمایش شیخ مفید(ره) عبارت شیخ مفید(ره) این است «و البیع ینعقد علی تراض بین الاثنین فیما یملکان التبايع له إذا عرفاه جميعا و تراضيا بالبيع و تقابضا و افتراقا بالأبدان»؛ می‌فرماید بیع – و حتی تعبیر به عقد البیع دارد «باب عقود البیوع» – با تراضی بین اثنین منعقد می‌شود در آنچه که بتوانند طرفین نسبت به او تبایع انجام دهند؛ یعنی مال، مال خودشان باشد و بتوانند بیع کنند، علاوه بر تراضی، تقابض؛ قبض و اقباض باشد و بعداً هم از یکدیگر جدا شوند.

ایشان در هیچ کجای این کلام نگفته باید ایجاب و قبول خوانده شود، می‌گوید عقد بیع با تراضی و تقابض محقق می‌شود. دو طرف اگر تراضی داشتند و قبض اقباض انجام دادند، این عقد بیع محقق می‌شود. پس معلوم می‌شود که شیخ مفید(ره) معاطات را صحیح می‌داند و نزد ایشان همانگونه که عقد البیع با ایجاب و قبول لفظی واقع می‌شود، با قبض و اقباض عملی هم باید واقع شود. توجیه صاحب جواهر(رض) نسبت به فرمایش شیخ مفید(ره) مرحوم صاحب جواهر (جواهر، ج 22، ص 211) در مقام این برآمدند که بالاخره این کلام شیخ مفید را طوری توجیه کنند که با این ادعای اجماع یا ادعای ضرورت منافاتی نداشته باشد. سه مطلب دارند.

توجیه اول:

می‌فرمایند شیخ مفید(ره) در این عبارت در مقام بیان «شرایط بیع» است؛ یکی از شرایط، «تراضی» است، یکی از شرایط، «قبض و اقباض» است، یکی از شرایط، «افتراق بالابدان» است. می‌خواهد بگوید صحت و لزوم بیع، تراضی می‌خواهد، تقابض می‌خواهد، افتراق بالابدان هم می‌خواهد، اصلاً در مقام این نیست که بگوید عقد بیع، بدون صیغه واقع می‌شود.

توجیه دوم:

می‌فرماید این کلمه «تراضيا بالبيع و تقابضا»، ظهور در این دارد که بیع قبل التقابض واقع شده است لا بنفس التقابض.

مرحوم شیخ مفید(ره) که می‌گوید «ینعقد عقد البیع علی تراض بین الاثنین . . . و تراضیا بالبیع و تقابضاً» ، اگر ما از این عبارت استفاده کنیم بنفس التقابض بیع محقق می‌شود، آنگاه معنایش این است که شیخ مفید(ره) می‌خواهد بگوید با معاطات بیع واقع می‌شود، در حالی که ایشان می‌خواهند بفرمایند این عبارت ظهور در این دارد که «قبل التقابض» بیع واقع شده است و تقابض، بعد البیع است. چون می‌گوید «و تراضیا بالبیع» ، بعد که بیع واقع شد، قبض و اقباض انجام می‌شود. پس مطلب دوم این است که این کلمه «تقابضاً» ، اگر ظهور در این داشت که بیع بنفس این تقابض واقع می‌شود، این مخالف با اجماع می‌شد، اما «تقابضاً» یعنی «تقابضاً بعد البیع» ، یعنی بیع به يك نحوی واقع شده و این تقابض، تقابض بعد البیع است.

توجیه سوم:

صاحب جواهر(ره) تقریباً بعنوان يك سؤال مطرح کرده است و آن این که؛ اگر سائلی بگوید اگر شیخ مفید(ره) در مقام بیان شرایط صحت است، چرا ذکرى از صیغه و ایجاب و قبول نکرد، و فقط تراضی، بعد هم تقابض و بعد هم افتراق بالابدان را ذکر کرد؛ اگر در مقام بیان شرایط است و ایشان هم مثل شمای صاحب جواهر، ایجاب و قبول را از شرایط می‌داند، باید ذکرى از الفاظ هم می‌کرد و می‌فرمود صیغه هم معتبر است و یکى از شرایط است، پس چرا این را نفرموده است؟

صاحب جواهر(ره) در جواب می‌فرمایند این عدم ذکر الفاظ، از باب این است که خیلی معلوم بوده و می‌فرماید «و أنها من الضروریات التي استغنت بذلك عن ذكرها في النصوص و غيرها» ؛ اینقدر این مطلب روشن بوده که روی وضوحش نه لازم بوده در روایات ذکر شود و نه در کلمات فقهاء.

این حرف خیلی عجیبی است، این اعتبار ایجاب و قبول، اعتبار صیغه در صحت بیع، اعتبار الفاظ، به حدی بوده که نیاز به بیان نداشته!! نه در روایات و نه در کلمات فقهاء؟! بعد برای این وضوح، دو مؤید و شاهد آورده است. شاهد اول: می‌فرماید شیخ مفید(ره) در همین کتاب مقنعه، در باب نکاح و طلاق، آنجا هم مسأله لفظ را بعنوان شرایط ذکر نکرده، در حالی که تردیدی نیست که در باب نکاح و طلاق، لفظ معتبر است. حتی آنهایی هم که معاطات را در بیع صحیح و لازم می‌دانند، معاطات را در نکاح باطل می‌دانند و می‌گویند حتماً باید به ایجاب و قبول لفظی باشد، در طلاق می‌گویند حتماً باید لفظ خاص باشد. در حالی که خود شیخ مفید(ره) در همین کتاب مقنعه در باب طلاق و نکاح، اصلاً اعتبار صیغه را مطرح نفرموده است.

صاحب جواهر(ره) اینجا حرفی که دارد می‌گوید اعتبار صیغه در نکاح، از ضروریات دین است (نه از ضروریات فقط مذهب امامیه و نه از ضروریات فقه، بلکه ضروری دین)، که دین در باب نکاح، ایجاب و قبول لفظی را لازم می‌داند. شاید وجهش این باشد که اگر در باب نکاح، مجرد تراضی طرفین کافی باشد، دیگر اصلاً زناهی محقق نمی‌شود، و هرچه هست، مصداق نکاح معاطاتی می‌شود. - بعداً يك مسأله‌ای داریم که آیا معاطات در غیر بیع از سایر معاملات، معاملات بالمعنی الاعم؛ مثل نکاح، جریان دارد یا نه؟ إن شاء الله بحثش را مفصل بیان خواهیم کرد. -

شاهد دوم: صاحب جواهر(ره) می‌گوید اگر کسی در همین کتاب مقنعه تأمل کند، در بحث کیفیت کتابت سجلات اسناد، شیخ مفید(ره) کلامی دارد که کاملاً استفاده می‌شود که در باب سجلات و اسناد لفظ معتبر است. پس صاحب جواهر(ره) سه توجیه بر عبارت شیخ مفید(ره) آورده، و بر توجیه سوم دو شاهد هم ذکر کرده است.

بررسی و نقد استاد بر توجیهات صاحب جواهر(ره):

ما قبل از اینکه این نکات دیگر صاحب جواهر را بگویم این سه توجیه را بررسی کنیم. عبارت شیخ مفید(ره) این بود «و البیع ینعقد علی تراض بین الاثنین فیما یملکان التبايع له إذا عرفاه جميعا و تراضیا بالبیع و تقابضاً و افتراقاً بالابدان»؛ اولاً اگر تراضی بین دو نفر باشد عقد بیع منعقد می‌شود، ثانیاً و مبیع و ثمن باید به نحوی باشد که سلطنت بر تبایع در آنها داشته باشند و

بتوانند روی آن معامله انجام دهند ثالثاً هر دو کاملاً این خصوصیت مبیع و ثمن را بدانند و بر آن راضی باشند.

نقد توجیه اول

توجیه اول صاحب جواهر(ره) این بود که شیخ مفید(ره) در مقام بیان شرایط صحت و لزوم است و در مقام بیان تحقق اصل بیع، بدون ایجاب و قبول نیست. عرض ما این است که اگر این چنین است، چرا دو بار کلمه «تراضی» را آورده، «علی تراض بین الاثنین»، «تراضیا بالبیع و تقابضاً»؛ معاطات؛ یعنی رضایت به اینکه آن عنوان معامله محقق شود.

حتی ما خواهیم گفت این مطلبی که در ذهن بعضی است و صاحب جواهر(ره) هم بعداً اشاره می‌کند و مورد اشکال ماست این است که هیچ کس نمی‌گوید مجرد تراضی، معاطات است، تا شما بگویید اگر مجرد تراضی، معاطات باشد پس در باب زنا، غالباً تراضی طرفین وجود دارد، پس جمیع موارد زنا باید معاطات شود. خیر، معاطات، مطلق تراضی نیست، تراضی به یک معامله است، یعنی این مبیع را می‌دهد بعنوان فروختن، ثمن را می‌گیرد بعنوان مالک شدن. معاطات این است. این که اول می‌گوید «علی تراض بین الاثنین»، بعد می‌گوید «و تراضیا بالبیع»، یعنی یک عنوان مثل عنوان بیع را قصد می‌کنند، تراضی و تقابض می‌کنند، یعنی دیگر ایجاب و قبول لازم نیست. لذا این توجیه اول درست نیست.

نقد توجیه دوم

همچنین توجیه دوم که صاحب جواهر(ره) فرمود «و تراضیا بالبیع و تقابضاً»؛ یعنی «تقابضاً بعد البیع»؛ این هم خلاف ظاهر کلام شیخ مفید(ره) است. «تراضیا بالبیع»؛ یعنی به اینکه بیعی بین ایشان واقع شود تراضی می‌کنند «و تقابضاً» ، یعنی با همین تقابض، بیع واقع می‌شود، «و افتراقاً بالابدان» بعداً هم از یکدیگر جدا می‌شوند که دیگر خیار مجلس وجود نداشته باشد. پس «تقابضاً» ظهور در این دارد که با خود تقابض، بیع واقع می‌شود نه اینکه بیع قبلاً بوده با بیع به صیغه، بعد تقابض هست. شاهدش این است که هیچ فقیهی در صحت و لزوم بیع بالصیغه، تقابض بعد البیع بالصیغه را معتبر نمی‌داند. اگر شما گفتید «بعثک» و مشتری گفت «اشریت هذا» ، بیع واقع شده، صحیح و لازم هم هست، و لو هنوز جنس‌ها را رد و بدل نکرده‌اید.

می‌دانید در فقه، قبض و اقباض نه شرط در صحت معامله است و نه شرط در لزوم معامله، فقط در باب بیع نقدین؛ قبض و اقباض طرفینی لازم است، و در بیع سلم؛ قبض ثمن لازم است. در بعضی از این موارد، قبض هر دو یا قبض بعضی لازم است. اما در اکثر معاملاتی که بین مردم رایج است، اگر گفت «من خانه‌ام را به این مبلغ به تو فروختم»، و او هم گفت «به این مبلغ خریدم»، اما هیچ قبض و اقباضی واقع نشده است، معامله؛ صحیح و لازم است. پس این که ایشان می‌گویند «و تقابضاً» اگر مراد تقابض بعد از عقد بیع باشد، این بر خلاف آن است که فقهاء قائل هستند.

نقد توجیه سوم

در توجیه سوم گفتیم اگر بپرسیم جناب صاحب جواهر(ره)! اگر شیخ مفید(ره) واقعاً در مقام بیان شرایط صحت و لزوم است، چرا اسمی از ایجاب و قبول لفظی و صیغه نکرده است؟ می‌فرماید این بخاطر وضوح آن بوده است. چطور روی وضوحش بوده؟ ما از کجا بفهمیم که واقعاً مسأله اعتبار صیغه و ایجاب و قبول در بین قدما و در زمان ائمه(ع) و در بین اصحاب ائمه اینقدر واضح بوده که دیگر نیازی به ذکرش نیست؟

چه بسا ممکن است ادعا کنیم که چون عدم اعتبارش واضح است، مثلاً در خصوص بیع - بعداً بیان می‌کنیم که مسأله معاطات، يك مسأله موجود در زمان ما نیست، در زمان ائمه(ع) هم معاملاتی که بین اکثر عقلا واقع شده، غالباً معاطاتی بوده است - آن زمانی که آیه نازل شده است «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، طبق کلام صاحب جواهر(ره) باید بگوییم مراد؛ بیع بالصیغه است. مگر چقدر بیع بالصیغه بین عقلاء (نه خصوص متشرعین) رواج داشته؟ غالباً بیع، بیع معاطاتی بوده است.

نتیجه بررسی توجیهات

بنابر این؛ اگر ما ادعا نکنیم عدم اعتبارش واضح بوده، اما این را می‌خواهیم بگوییم که این از باب این بوده که اعتبارش واضح نبوده است. بله، در باب نکاح واضح بوده، در باب طلاق واضح بوده، اما این که در باب نکاح و طلاق واضح است، آیا ملازمه دارد که در باب بیع هم واضح است؟! آیا می‌توان گفت در باب معاملات؛ اجاره، هبه، قرض، صلح، وصیت، ودیعه، در تمام اینها اعتبار لفظ واضح است؟! چنین چیزی نیست. بله، در باب نکاح و طلاق، ضروری دین است، روایات و ادله داریم، اما در جاهای دیگری چنین چیزی نیست. پس این توجیهات ایشان قابل قبول نیست.

نسبت قول به «عقد نبودن معاطات» به شیخ مفید(ره)

آنگاه صاحب جواهر(ره) بعد از این، يك مطلب بالاتری را فرموده و آن را هم به شیخ مفید(رض) نسبت داده است. می‌فرماید شیخ مفید(ره) نه تنها لفظ را، آن هم لفظ خاص را، در عقد بیع معتبر می‌داند، بلکه در اصل تحقق بیع معتبر می‌داند. ما يك بیع داریم، يك عقد البیع داریم. می‌خواهد بگوید شیخ مفید(ره) نه تنها لفظ را در عقد البیع معتبر می‌داند (به تعبیر صاحب جواهر) بلکه در اصل تحقق بیع نیز معتبر می‌داند و می‌فرماید لذا از آنجا که معاطات در نزد شیخ مفید(ره) بیع نیست، پس به طریق اولی عقد هم نیست.

صاحب جواهر(ره) همین قول را به فاضل آبی(رض) و به شیخ طوسی(ره) نیز نسبت می‌دهد. علامه(ره) در مختلف فرموده «للمفید قول یوهم الجواز ای جواز العقد بالمعاطات» ، سپس آن عبارت قبلی را ذکر کرده «و قال [العلامة] لیس فی هذا تصریح بصحته الا انه موهم».

حالا باید ببینیم از کدام عبارت شیخ مفید(ره) استفاده کرده است؛ اگر این عبارت باشد، در این عبارت می‌گویند با تراضی و تقابض، بیع واقع می‌شود. یعنی اگر ما باشیم و این عبارت شیخ مفید(ره)، استفاده می‌کنیم که معاطات را شیخ مفید نه تنها بیع می‌داند، بلکه از مصادیق عقد البیع هم می‌داند. منتها عقد لفظی نیست، بلکه عقد عملی است. آن وقت کجای عبارت چنین ظهوری دارد؟ صاحب جواهر(ره) از همین عبارت این استظهار را کرده و این استظهار درستی نیست.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.